

فصلنامه تاریخ اسلام

سال پنجم، پاییز ۱۳۸۳، شماره مسلسل ۱۹، ص ۱۷۵-۱۸۸

جنگ در دوره خلفا^۱

کلود کائِن

ترجمه: ابراهیم موسی پور*

کلود کائِن، نویسنده این بخش از مدخل مفصل حرب (جنگ) در دائرةالمعارف اسلام، که بخشهای دیگر آن به جنگ در ایران، عثمانی، هند، و مصر دوره ممالیک اختصاص یافته و با شمار زیادی از مقالات مرتبط نظیر جهاد، جیش، حصار، دارالحرب، باروت و جز آنها تکمیل می‌شود، به فن و هنر جنگ در عهد خلافت اسلامی (از آغاز تا پایان قرن هفتم هجری) پرداخته است. او ضمن بررسی اجمالی تأثیرات ادبیات مربوط به هنر جنگ در تمدنهای پیش از اسلام نظیر ایران، یونان و هند و انتقال تجربیات این تمدن‌ها به جهان اسلام، از عناصر مختلف مقوم ساختار یک جنگ کلاسیک، نظیر اعلان جنگ، بسیج و تجهیز نیروها (آماد)، فرماندهی، جاسوسی و ضد جاسوسی، مسأله تأمین روحیه جنگی، سازمان رزم، تسلیحات، تدارکات، پشتیبانی و لجستیک، مسائل سوق الجیشی، نحوه استقرار نیروها در اردوگاه و تأمین و مراقبت، نظامهای تهاجم و دفاع (آفند و پدافند)، ضد حمله (پاتک)، کمین، محاصره، عقب نشینی تاکتیکی، غنایم و نحوه تقسیم آن، فتحنامه‌ها و جشنهای پیروزی، نحوه برخورد با اسیران، همچنین متارکه جنگ و انعقاد قرارداد آتش بس، و سرانجام شیوه جنگ‌های نامنظم سخن گفته است.

واژه‌های کلیدی: جنگ، خلافت، سپاه، اردوگاه، سوار نظام، پیاده نظام، جاسوسی، امیر،

اسیر، اسلحه.

*. عضو هیأت علمی بنیاد دایرةالمعارف اسلامی.

نگارنده در این مقاله در پی ارائه‌ی تاریخ جنگ‌های دوره اسلامی نیست و حتی به بررسی جایگاه جنگ در حیات جوامع اسلامی نیز نخواهد پرداخت، بلکه صرفاً نکاتی را دربارهٔ نفس هنر جنگ بیان خواهد کرد.

ادبیات نظری هنر جنگ [در جهان اسلام] علی‌رغم برخی پیشرفت‌های عملی، دنباله روی سنت‌های اعراب باستان، یونانیان و بالاتر از همه ساسانیان بوده است.

ترجمه‌های آثار یونانی، فارسی و حتی (به طور غیر مستقیم) هندی تا پیش از تألیف *الفهرست* صورت گرفته بود و در این میان بخشی از ترجمهٔ *تاکتیکای** آلیانوس** از مؤلفان عصر باستانی کلاسیک که در این قبیل موضوعات در بیزانس نیز بسیار مورد مراجعه بوده است - به جا مانده است. اما به طور کلی ما باید سنت‌های عمومی‌تر؛ شرح اعمال پهلوانان قدیم عرب، سرداران فاتح، خلفای نخستین، و خاصه اسکندر و حکام بزرگ تاریخ ایران را مورد بحث قرار دهیم. این مضامین در آثار ادبی از قبیل *عیون الاخبار* ابن قتیبه یا *العقد الفرید* ابن عبدربه و آثار دائرةالمعارفی متأخر مضبوط است. این مطالب بالاخص در آثاری از نوع ادبی *مرآة الامرا* (آیینة پادشاهان) نظیر *سراج الملوک الطرطوشی* یافت می‌شوند که در میان سایر حکایات تربیتی برای اُمراء، برخی نکات مرتبط با فرماندهی سپاهیان و عملیات جنگی را نیز در بردارند.

با این حال تجربهٔ نسل‌های بعدی بیشتر هم شده و این چیزی است که بدون هیچ گونه قطع رابطه با سنت، منبع الهام مستقیم‌تری برای آثاری بوده است که تحت تأثیر اشرافیت‌های نظامی حاکم، در آسیای مرکزی طی دوران جنگ‌های صلیبی یا بعدها تحت تأثیر ممالیک نوشته شده‌اند که از این دورهٔ اخیر آثار بسیاری به جا مانده و بخش اعظم آنها از منظر تمرین‌های نظامی تصنیف گردیده‌اند.^۲

اینک چند نمونه از نخستین آثار از این دست را که باقی مانده‌اند ذکر می‌کنیم: کتاب

* Tactica.

** Aelianus.

الحرب و الشجاعه از دوران غزنوی و غوری که توسط من و م. شفیعی در [فرهنگ اسلامی]^۳ در سال ۱۹۵۷ منتشر گردیده است (بخش نظامی این رساله از نوع *مرآة الامراء* آیین‌های امیران) و تحت عنوان *آداب الملوك* تألیف فخر مُدَبَّر مبارکشاه در اوایل قرن ۷/هـ/۱۳ میلادی است، و *تاریخ فی الحیل الحربیه* اثر علی الهَرادی (تصحیح و ترجمه به فرانسه توسط ژ. تومین سوردل)^۴.

همچنین دو اثر منتشر شده‌ی دیگر - درباره‌ی ایوبیان - که در دولت ممالیک نوشته شده، یکی از آن عیسی بن اسماعیل آقسرایبی (که در آن قطعاتی از آلیانوس یافت می‌شود) (تصحیح و ترجمه به آلمانی توسط ووستنفلد)^۵ و نیز کتاب *تفریح الکُروب فی تدبیر الحُروب* اثر عمر بن ابراهیم الأوسی الانصاری (تصحیح و ترجمه انگلیسی آن توسط جرج ت. اسکنلن در مرجع اخیر الذکر منتشر گردیده است). پاره‌ای اطلاعات در مقدمه ابن خلدون و در آثار فقهایی چون الماوردی یا الحسن بن عبدالله العباسی (آثار *الأول فی ترتیب الدُول* در اوایل قرن ۸/ق/۱۴ م) و حتی در آثار فقهی معمولی نیز قابل حصول است. (مقایسه شود با مثالی که م. تلبی^۶ در جلد پنجم *Chaiers de Tunisie* آورده است). طبعاً یک تاریخ جنگ مقدماً باید با تفحص در وقایع نامه‌ها و حتی داستانهای عامیانه حماسی که مملو از شرح احوال قهرمانان اند و از لحاظ دقت و قابلیت اطمینان متفاوت اند آغاز شود (چنین کاری از این زاویه تا کنون صورت نگرفته است). نهایتاً باید اطلاعات سودمندی را در نظر داشت که از برخی عبارات دو اثر بیزانسی برگزیده شده‌اند: *تاکتیکون لئوی ششم*^{*} و *استراتژیکون ککامنوس*^{**} (به ترتیب متعلق به آغاز قرن دهم و اواسط قرن یازدهم میلادی).

به لحاظ نظری جنگ تنها زمانی موجه است که به خاطر ایمان باشد - جهاد - و جنگ معمولی - حرب - میان مسلمانان محکوم شده است. از همین روست که حکام تلاش می‌کرده‌اند نشان دهند که مخالفان و دشمنانشان حداقل از برخی جنبه‌ها از دستوره‌های عقیدتی

* Taktikon & Leovi.

** Strategikon & Kekamenos.

تَخَطَّى کرده یا اصول راست دینی را زیر پا گذاشته‌اند.

با این حال ابن خلدون به عنوان یک جامعه شناس جنگ را جُزءِ مَقَوْمِ جَامِعَةِ انسانی از دوران حکومت قبیله‌ای به این سو تَلَقَّى می‌کند - هر چند او می‌افزاید که براساس شرع، جنگ مقدس و سرکوبِ مُتَجاسران تنها گونه‌ی موجه جنگ است.

به جز در مواردی که جهاد رسمی علیه کافران صورت می‌گیرد هیچ «اعلانِ جنگِ» متعارف و شرعاً معتبری مقرر داشته نشده است. تقریباً در اغلب موارد دو دشمن یکدیگر را به جنگ دعوت و اعلام می‌کردند که تنها راه حل ممکن میان آنها شمشیر است که قضاوت خداوند را درباره شان نشان خواهد داد. حالتِ مخاصمه قانوناً تنها در میان جنگجویان دو طرف حاکم بود لیکن با این حال «شهروندان» نیز ممکن بود که مورد غارت و چپاول قرار بگیرند، به اسارت درآیند و... اما ممکن بود که حتی در جهاد نیز با وجود ملامت شدید مسلمانان متعصب، کاروانهای تجاری علی رغم دعوا و منازعه‌ی حکام، آزادانه از میان سپاهیان دو طرف عبور کنند.^۷

در هیچ کجا بیش آن چه در این آثار در می‌یابیم نمی‌توان به رابطه‌ی میان جنگ و سیاست و این حقیقت که موفقیت در اولی به طور عمده منوط به چگونگی این دومی است آگاهی حاصل کرد. بنابراین به امیر توصیه می‌شد تا از طریق رفتارش با اتباع و زیردستان و بالاخص لشکریان خود در پی حصولِ حُسنِ نیتِ آنان باشد و بویژه این امر را از راه پرداخت مناسب و منظم بدانان حاصل آورد که این مسأله خود موقوف به داشتن وضعیت مالی مطمئن و باثبات بوده است. همچنین البته او باید به هنگام بازرسی از سپاهیان از اوضاع و احوال آنان مطلع گردد یا شخصاً در این باره تحقیق کند. به علاوه او باید همواره از وضعیت کلی حکومتِ متخاصم یا دولتی که تقریباً چنین است، منافع مادی آنان و وضعیت روحیه‌ی آنها مطلع باشد چرا که ممکن است بتواند با عناصر ناراضی بویژه در درون خود سپاه دشمن ارتباط برقرار سازد. ضرورت دارا بودن یک دستگاه جاسوسی - که در آن ممکن بود از ملازمانِ سُفْرا (که مرتباً تعویض می‌شدند تا از خطر

برقراری روابط دوستانه با عوامل بیگانه در کشور خارجی اجتناب شود)، همچنین از بازرگانان و زائران حقیقی یا دروغین استفاده شود - به همین دلیل بوده است (علی الهراوی خود یکی از آنان بود). طبیعتاً چنان که پیداست دشمن نیز می‌توانست به اقدامی مشابه دست زند بنابراین ضروری بود که دستگاه ضدجاسوسی بویژه در ارتش وجود داشته باشد در حالی که از اقدام علیه کسانی که از سوی دشمن نامه‌هایی دریافت می‌کردند - مادامی که در برابر خواسته دشمن تسلیم نمی‌شدند - اجتناب می‌کردند. با این حال اقدام عاقلانه در چنین مواردی آن بود که این قبیل افراد را به تجدید سوگند وفاداری وادارند. این همه موجب پدید آمدن فضایی [آکنده] از ترندهای کودکانه و تنگ نظرانه و جوئی از بدگمانی عمومی می‌شد که مختص جنگ و حتی کل حیات «سیاسی» آن دوران بود.

در زمان جنگ یا تهدید به جنگ به این اطلاعات، باید اطلاعات مربوط به تحرکات دشمن را افزود. یکی از روشهای کسب این قبیل اطلاعات، برید بودگاهی اوقات خدمات منظمی برای برقراری ارتباطات سریع وجود داشت (بُرجهای دیده بانی بویژه در سواحل، مخابرات بصری، کبوتران نامه رسان) و جز آنها.^۸

در عملیات نظامی واقعی روحیه عنصر مهمی است. روحیه نخست با تقدیم هدایا و دادن وعده‌ها [ی مختلف]، و در هنگام رهسپار شدن لشکریان با امید به کسب غنائم جنگی تقویت می‌گردد و تجدید آن پیش از شروع نبرد با شرح دلآوری‌های پیشینیان توأم می‌شد و در مورد جهاد توصیه‌های مذهبی و ایمانی - معادل آنچه که برای مثال دشمنان مسیحی صلیبی می‌شنیدند - جهت تقویت روحیه به کار می‌رفت.

واضح است که تعالیم و تمرینهای نظامی ارتش‌های کلاسیک مسلمانان وجه اشتراک اندکی با غارتها و جنگهای ساده پیش از اسلام و همچنین جنگهای دوره صدر اسلام دارد. متخصصان مانند علم فقه، اصول و فروع را از هم تفکیک کرده‌اند. اصول مقدماتاً عبارت بود از تقسیم صوری سپاه به پنج عنصر (خمیس): مرکز (قلب)، جناح راست (مِیْمَنَه)، جناح چپ (مِیْسَرَه)،

جلوداران (مقدمه) و عقب داران (ساقه) که با تغییرات لازمه به هنگام حرکت سپاه یا در اردو و نیز در هنگام نبرد این ساختار مورد استفاده قرار می‌گرفت. فُروع عبارت از عملیاتی بود که به وسیله قوای نامنظم انجام می‌شد. این نیروها بخشی از اصل سپاه را تشکیل نمی‌دادند بلکه جزئی از اقدامات مقدماتی و عمل در حاشیه نبرد را به عهده داشتند.

هنگامی که تصمیم بر نبرد گرفته می‌شد نیروهای لازم فرا خوانده می‌شدند، سلاح‌ها را میان افراد تقسیم می‌کردند (علاوه بر سلاحهای شخصی که همیشه همراه سربازان بود) و اگر شخص امیر خود فرماندهی سپاه را بر عهده نداشت دستور کار برای سپاهیان معین و مقرر می‌شد. زنان و کودکان (که در میان قبایل صحرائشین به همراه جنگجویان می‌رفتند و آنان را تشویق و ترغیب می‌کردند و در صورت شکست در خطر اسارت بودند)، از شمار سپاهیان منظم حکومت‌های مُتَشکَل مستثنی بودند. جای اسباب و اثاث ممکن بود هم در پیشاپیش و هم در عقب ستون سپاهیان باشد. مسیر حرکت بایستی با توجه به وضعیت طبیعی زمین، تأمین و تدارک ملزومات، و تحرکات دشمن مورد بررسی قرار می‌گرفت. جز در صورتی که امنیت اوضاع، قطعی و مسلّم بود اطراف و اکناف مملکت باید به وسیله دسته‌های گشتی و گروه‌های کوچک شناسایی، مورد باز جُست و بررسی قرار می‌گرفت و هر نشانه‌ای از نزدیک شدن قوای دشمن بایستی اطلاع داده می‌شد. ممکن بود اتفاق بیفتد که نیروهای جلودار چند ساعت جلوتر از قلب به حرکت درآیند و اگر اقدامات احتیاطی ناکافی می‌بود این احتمال وجود داشت که این نیروها غافلگیر شده و مورد هجوم تعداد پرشماری از قوای دشمن قرار بگیرند. در هنگام لشکرکشی وقتی که سپاه در اردوگاه‌ها توقف می‌کرد محلّ این اردوگاه‌ها بایستی به نحوی انتخاب می‌شد تا امنیت را تأمین کند و بویژه ذخائر آب و جز آن در دسترس باشد. اگر توقف سپاه در اردوگاه طولانی بود آن را تقریباً در مُربّعی بنا کرده به دور آن خندق می‌کشیدند. سپاهیان در درون آن به نحوی استقرار می‌یافتند که تمایز پنج قسمت آن و ستاد فرماندهی محفوظ مانده و کوچه راه‌های متقاطع میان بخش‌های سپاه تقریباً به شکل اردوگاه‌های یونانی - رومی ایجاد شود.

هنگامی که نبرد نزدیک می‌شد این نکته حائز اهمیت بود که زمین محلّ جنگ به گونه‌ای انتخاب شود که حتی الامکان از گزند آفتاب و باد و از خطر سیل در امان باشد، و اگر دشمن بر گریزگاه‌ها تسلط داشت بایستی موقعیتهای بالاتری توسط نیروهای خودی اشغال می‌شد. اگر از سوی دشمن نیز اقدامات احتیاطی مشابهی به عمل می‌آمد باید تدبیری اتخاذ می‌گردید به طوری که با گسترش جنگ نظم و ترتیب دلخواه حاصل آید. ستاره شناسان غالباً جهت تعیین سعدترین ساعت برای شروع نبرد مورد مشورت قرار می‌گرفتند و گاهی اوقات نیز «شورای جنگ» تشکیل می‌گردید.

در طول نبرد، هر یک از پنج گروه (خمیس) از مقداری خود مختاری در فرماندهی بهره‌مند بودند لیکن طبیعتاً فرمانده کل می‌توانست به حرکت یک بخش به سود قسمتهای دیگر فرمان دهد یا گروهی را وادارد که به تقویت نیروهای دیگر بپردازد. در اصل هر خمیس صف واحدی را تشکیل می‌داد هر چند گاهی اوقات خود به بخشهای کوچک‌تری تقسیم می‌گردید که گردوس (گردان): جمع آن گردایس، نامیده می‌شدند (این تقسیم بندی ابتکاری بود که گفته می‌شود مروان دوم به تقلید از عمل بیزانسیان بدان دست زد). به طور معمول سه ردیف [در هنگام نبرد] وجود داشت:

ردیف اول شامل تیراندازان و همچنین سربازان مسلح به کمان زنبوری، ردیف دوم پیاده نظام که تحت حفاظت سپرهایشان قرار داشتند و به نیزه یا شمشیر مسلح بودند، و ردیف سوم، سوار نظام سنگین اسلحه. (سوار نظام سبک اسلحه معمولاً تنها در میان نیروهای نامنظم یافت می‌شدند). در مرکز سپاه، بیرق فرماندهی بایستی به صورت برافراشته دیده می‌شد؛ فرو افتادن این بیرق را نشانه شکست تلقی می‌کردند و بدین جهت نبرد به هزیمت کشیده می‌شد. نبرد اساساً عبارت از یورش سوار نظام بود که در صورت عدم توفیق در شکستن خط دشمن در برابر حمله آنها ممکن بود این یورش تا سه مرتبه نیز تکرار شود. نقش پیاده نظام و کمانداران آن بود که حمله دشمن را - اگر توانسته باشد که با وجود درگیری با سوار نظام در محل، از میان صفوف

آن بگذرد - ابتدا از دور و سپس از فاصله نزدیک درهم بشکنند. به هنگام حمله سوار نظام میان سربازان پیاده فضاهایی باز می‌شد یا آن که این نیروها در کنار می‌ایستادند تا راه برای یورش سوارنظام باز شود. اگر حمله نیروی خودی با ضد حمله دشمن دفع نمی‌شد این امر ممکن بود که سریعاً به عقب نشینی سوارنظام دشمن منجر شده در نتیجه در صفوف قوای آنان بی‌نظمی و اغتشاش ایجاد کند. در صورت کمبود شدید شمار نیروها یا هر گونه نارسایی دیگر، به جای به صف کردن نیروها آنها را به صورت مربع‌های یکپارچه آرایش می‌دادند تا در برابر ضربه ضد حمله دشمن مقاومت کنند. حمله معمولاً به صورت همزمان در مرکز و جناحین انجام نمی‌گردید هر چند ممکن بود که حمله‌ای از سوی یکی از بخشهای سپاه دشمن به یک نقطه سپاه خودی و باز از یک بخش دیگر به جاهای دیگری صورت بگیرد؛ در نتیجه ممکن بود که یک بخش از سپاه دچار شکست شود در حالی که بخش دیگری به پیروزی نایل آمده است و مواردی هم بود که در آن هر جناحی از سپاه، خود را پیروز یا مغلوب می‌انگاشت. با این حال به طور کلی هر یک از دو بخش سوارنظام که در منطقه خود به پیروزی می‌رسید به کمک بخش دیگر می‌رفت تا بر قسمت‌های دیگر سپاه دشمن هجوم آورد. در حقیقت خطر بزرگ آن بود که به محض آنکه پیروزی قطعی به نظر رسید سربازان به سوی اسباب و اثاث دشمن بشتابند تا غنائم را به چنگ آورند و از آن لحظه به بعد دیگر قادر نباشند که اگر دشمن به طور غیر منتظره‌ای برای حمله مجدد بازگردد در برابر آن به مقاومت بپردازند.

مکرراً تلاش‌هایی برای حمله غافلگیرانه به دشمن (کمین‌گذاری) صورت می‌گرفت: هم از طریق بهره‌وری از کوههایی که در مسیر سپاه دشمن واقع بودند و هم به وسیله تدابیر و شگردهایی که در طول خود نبرد به کار زده می‌شد تا سپاه دشمن را به سوی موقعیتهای از پیش تعیین شده کشیده، به دام اندازند. این نحوه کمین‌گذاری غالباً با اقدام سوار نظام به انجام نقشه فرار ساختگی همراه بود که در این زمینه ترکان گوی سبقت را از دیگران ربوده بودند. در حالی که اعراب هر چند بسیار سبک‌تر و چابک‌تر از صلیبیون بودند (به استناد تاکتیک‌های حمله

گسترده‌ای که انجام می‌دادند، به طور کلی تنها در یک صف دست به تهاجم می‌زدند ولی ترکان در حال حرکت تیراندازی می‌کردند به صورتی که رگباری از تیرها را از هر سو بر سر دشمن فرو می‌باریدند. ترکان اصراری به خرج نمی‌دادند که به یکباره صفوف دشمن را بشکنند بلکه تلاش می‌کردند با درگیری با دشمن آنان را به تعقیب خود وادارند و بدین ترتیب نظم صفوف آنان را به هم بزنند و سپس ناگهان بازگردند و متعاقباً نیروهای تازه نفسی که در کمین گاه جای گرفته بودند نیز علیه دشمن به کمک اینان می‌آمدند. جای تعجب است که مردمان نیمه صحراگرد بعدی که تا حدودی موفقیت خود را مرهون این شگرد بودند هنگامی که بیشتر به یکجانشینی روی نهاده امپراتوری‌ای را تحت اختیار خود در آوردند که سپاهیان از نوع سنتی‌تر و سنگین‌تر بودند چگونه قدم به قدم روش جنگی اولیه خود را فراموش کردند و خود از تازه رسیدگانی که هنوز به تاکتیک‌های صحرائشینی عمل می‌کردند ضربه خوردند.

در طول نبرد، فرمانده تا جایی که ممکن بود مرکب‌های هلاک شده سربازان را با مرکب‌های سالم تعویض می‌کرد و سلاحهایی را که از دست رفته یا از حیث ارتفاع ساقط شده بودند با سلاحهای تازه جایگزین می‌ساخت.

با وجود بحثهای فراوان به طور کلی فقه با کشتار غیر نظامیان، زنان، کودکان سالخوردگان و روحانیان مخالفت می‌کند. عمدتاً در طول دوره محاصره و گاهی اوقات هم در طی نبرد در سرزمین‌های مفتوحه، افراد و گروهها ممکن بود بتوانند حتی از یک فرد معمولی آمان دریافت کنند. بداقبالی بزرگ آن گاه بود که شکست چنان بود که دشمن مانع دفن اجساد کشته شدگان می‌شد و پس از غارت اجساد آنها را به حال خود رها می‌کرد. لیکن در کل هدف بیشتر گرفتن اسیر بود تا کشتار افراد و هنگامی که جنگ در می‌گرفت و به پیروزی می‌انجامید اردوگاه دشمن غارت می‌گردید. در اصل امیر، خمس شرعی را برای خود کنار می‌گذاشت لیکن غالب اوقات، غارت کاملاً سازمان یافته نبود و در خلال آن سربازان نه قواعد اساسی را در ارتباط با تقسیم غنائم رعایت می‌کردند و نه در واقع اصلاً هیچ قاعده دیگری را. بویژه هر یک از سربازان هر

اندازه از افراد مؤنث و مذکر را که می‌توانست اسیر کند فراچنگ می‌آورد و بعداً آنان را به عنوان برده می‌فروخت (علت سقوط قیمت برده در صورتی که اسیران زیاد بودند) یا این که آنها را برای خود نگه می‌داشت. رعایا هر وقت که ممکن بود فراریان جبهه خودی را نیز می‌چاپیدند. هنگامی که پیروزی حاصل می‌آمد فاتح یا وزیرش فتح‌نامه‌هایی ارسال می‌کرد که با گذشت قرون و اعصار این نوشته‌ها به طور فزاینده‌ای به صورت عاملی برای مطالعات سبک شناختی سران دیوان الرسائل درآمدند (نک مثلاً مکاتبات قاضی الفاضل با صلاح الدین و فتحنامه‌های اورشلیم). این اطلاعیه‌ها طبیعتاً به گزافه‌گویی و مبالغه در قدرت دشمن و اهمیت فتح به دست آمده می‌پرداختند و خسارات و صدمات وارده به سپاه خودی را اندک جلوه می‌دادند. در مورد جنگ با کفار و مرتدان گزارش ویژه‌ای به خلیفه تقدیم می‌شد که او نیز در عوض تبریکات خود را اعلام داشته و خلعتی عطا می‌کرد. امیر نیز ممکن بود که به سردار فاتح‌اش خلعت ببخشد، و اگر خود امیر فرماندهی جنگ را به عهده داشت جشنهایی برپا می‌کرد و بازیهایی ترتیب می‌داد. ضیافت برگزار می‌کرد و هدایایی تقدیم می‌داشت با این حال این اعمال، همیشگی یا برگزاری آنها واجب نبود.

امیر، اسیران خود را در کارهای سنگینی که یافتن کارگران بومی برای انجام آنها مشکل بود (همچون بنا کردن قلعه‌ها و نظایر آن) به خدمت می‌گرفت البته برای اسیران ثروتمند، سربها (فداء) تعیین می‌شد و اغلب هم از خانواده اسیر و هم از سوی امیر دشمن دریافت می‌گردید. این امر هم ممکن الوقوع بود که در صورت برقراری معاهده صلح یا آتش بس موقت، اسرای دو طرف مبادله شوند. نهایتاً - و بویژه در مورد جنگ با کافران - از سوی اشخاص مؤمن و متدین مبلغی پرداخت گردیده یا به ارث نهاده می‌شد تا جهت استخلاص اسرای مسلمان مورد استفاده قرار گیرد. (به همین ترتیب از آن سوی نیز پولی برای سربهای اسرای مسیحی پرداخت می‌شد). هنگامی که مثلاً در یک شهر، شهروندانی به اسارت در می‌آمدند که مسلمان نبودند، هم

دینانشان سربهای آنان را پرداخت می‌کردند. در اسناد کَنیزه جنیزه* برای نمونه، نامه‌هایی در ارتباط با استخلاص اسرای یهودی از طریق پرداخت فدیة مضبوط است. سربهای یک اسیر عادی تقریباً برابر با قیمت یک برده بود.

ظاهراً شریعت اسلامی خود را درگیر شرایط اسیران در زمانی که در قلمرو اسلامی به سر می‌برند (در آنجا به صورت برده بودند) نکرده است. لیکن از سوی دیگر در جستجوی راهی است که از طریق آن، مسلمانانی که در سرزمین‌های بیگانه در دست کفار افتاده‌اند بتوانند به گونه‌ای رفتار کنند که ایمانشان محفوظ بماند.^۹

یک جنگ بویژه زمانی که محاصره انجام نمی‌شد ندرتاً مدّت زمان درازی به طول می‌انجامید و به ندرت بیشتر از چند هزار نیروی جنگاور واقعی در آن درگیر می‌شدند حتی اگر چه کل نیروهای سپاه حکومت مورد بحث به بیش از چنین شماری بالغ می‌شد. این امر به دلیل دشواری دستیابی به منابع و ذخائر غذایی به هنگام عملیات جنگی بود. به علاوه این امر به آب و هوا نیز مربوط می‌شد. به طور کلی طرح‌ریزی عملیات جنگی در زمستان عملی نبود و بعد این که افسران در بعضی فُصول به کشاورزی یا مامور جمع‌آوری مالیات بدل می‌شدند و دیگر میسر نبود که آنان را در فصل درو و برداشت محصول در عملیات جنگی درگیر و معطل کرد. به هر صورت سربازان از این که بیشتر از چند هفته به صورت آماده به رزم باقی بمانند ناراضی بودند. استطاعت مالی عادی حکومت جهت نگهداری سربازان برای مدّتی بیشتر کفایت نمی‌کرد و سربازان نیز از غیبت از خانواده خود ناخرسند بودند. بیشتر اوقات کار جنگ طیّ یک نبرد که ممکن بود چند بار محاصره قلعه‌های نظامی را نیز در پی داشته باشد فیصله پیدا می‌کرد.

جنگ غالباً به صورت قرار داد تسلیم یا معاهده‌ای که پس از مبادله سفیران منعقد می‌شد به صلح می‌انجامید. در موقعیتهای دیگر بویژه در جنگ با کافران، صلح به یک آتش بس موقت در یک دوره زمانی منحصر و به منطقه محدودی مربوط می‌شد. غالباً ممکن بود که جنگ بدون

* Ganiza/Genizah.

برقراری یک صلح رسمی نیز متوقف گردد.

آن چه در فوق گفته شد نمی‌تواند به طور یکسان درباره همه دوره‌ها، همه اقوام (مورد استثنای ترکان پیش از این خاطر نشان گردید) یا درباره همه نواحی مصداق داشته باشد. سوارنظام نیمه سنگین اسلحه که در ابتدا نقش چندان پراهمیتی ایفا نمی‌کرد از قرن ۸ق/۱۴م به بعد بر اهمیتش افزوده شد. شگردها و تدابیر جنگ کلاسیک در جنگ‌های کوهستانی که در آنها سوارنظام نقش کوچکی داشت و نیز در باتلاق‌هایی نظیر آن چه در بطیحه عراق وجود داشت قابل استفاده نبودند. از جمله به همین دلیل است که در سالهای آخر خلافت مستقل، کوه نشینانی که پیاده می‌جنگیدند در کنار سواره نظام *دیلمی* ترکان قرار گرفتند. ممکن بود اتفاق بیفتد که وقتی هر یک از دو سپاه رقیب، قادر به جنگیدن در زمین حریف نبودند نه شکست روی دهد و نه پیروزی حاصل آید: به عنوان مثال پیاده نظام سلسله *مُوحِدون* نمی‌توانستند در دشت به سوارنظام *مُرابطون* حمله کنند، در حالی که به همین ترتیب آنان نیز نمی‌توانستند در کوهستان این قوای پیاده را مورد حمله قرار دهند. در شرق جهان اسلام، فیلان، اسبان دشمن را که بدان‌ها *مأنوس* نبودند وحشت زده می‌ساختند. ما در این مقاله از جنگ دریایی بحث نکرده‌ایم لیکن باید بر نقشی که نیروی دریایی می‌توانست در نقل و انتقال نیروی زمینی ایفا کند تأکید کنیم: به عنوان مثال در عبور از تنگه جبل الطارق یا انتقال نیرو از مصر به بنادر سوریه که صلیبیون از راه خشکی بدان حمله ور شده بودند.

غازیان [جنگجویان] و *مُرابطون* [مرزداران] در مرزها با دشمن نمی‌جنگیدند بلکه دست به غارت‌های ناگهانی می‌زدند (و در بازگشت به دلیل به همراه داشتن غنائم که شامل تعداد زیادی از احشام بود دچار تأخیر می‌شدند)، این اقدام با غارت‌های متقابل پاسخ داده می‌شد. این مسائل البته مانع از اشکال متنوع روابط صلح‌آمیز نمی‌شد که میان مرزنشینان در فاصله فطرت میان حملات ایجاد می‌گردید. چنان که این قبیل روابط در قصه‌های حماسی (*دیگنیس آکریتاس*)*

* *Digenis Akritas*.

ذوالهمّه، سید بَطّال و نظایر آنها) وصف شده است. قصه‌های ترکانِ اوج* - دنباله روان غازیان عرب و اکریتهای** بی‌زانی به گونه‌ی غیر قابل اغماض تری جنگ طلبانه است.

پیروزی‌های چشمگیر مغولان این پرسش را برمی‌انگیزد که آیا آنان حائز تفوّق فنی روشنی نسبت به هم‌وردانشان بودند؟ این موضوع تا کنون به اندازه‌ی کافی بررسی نشده لیکن ظاهراً چنین تفوّقی در کار نبوده است. به نظر می‌رسد که موفقیت مغولان به سبب موارد زیر بوده باشد: نظم و انضباط، سرعت حرکت، هنر استتار، امتیاز دستگاه جاسوسی و اطلاعات، استفاده یکپارچه در مقیاس وسیع از جنگ افزارهای سنتی مخصوص محاصره، حمل و نقل با استفاده از نیروی اسیران، ترفندهایی که به وسیله‌ی صحرائشینان در کشورهای مفتوحه اعمال می‌شد، وحشتی که با ظاهر شدن آنان بر مردم مستولی می‌گردید، منشاء ناشناخته و دوردست آنان، آمادگی استثنایی آن‌ها برای قتل عام و کشتار و در نتیجه وحشت حاصل از این امر، همکاری فوری، تسلیم‌های داوطلبانه‌ای که در برابر آنان پیش می‌آمد و به طور خلاصه این حقیقت که موفقیت، موفقیت می‌آورد. لیکن نبرد نسبتاً کوچک عین الجالوت کافی بود تا طلسم را بشکند و آنان را تا حدّ حریفانی معمولی تنزّل دهد.

در نخستین نسل‌هایی که پس از فتوحات اعراب روی کار آمدند، حاکم ایالت که هنوز اساساً فرمانده‌ی یک سپاه اشغالگر بود، والی الحرب خوانده می‌شد، هر چند در حقیقت اعتبار او به طور قابل ملاحظه‌ای از صرف هدایت نبرد (اگر نبردی در می‌گرفت) و حتی از نگهداری سپاهیان فراتر می‌رفت.

* Udj.

** Akritai.

پی نوشت‌ها:

۱. این مقاله ترجمه بخش دوم مدخل «Harb» در دائرةالمعارف اسلام (EI²) است. این بخش از مدخل «حرب» به جنگ دوره خلفا مربوط است که برای استفاده در مدخل «جنگ» در دانشنامه جهان اسلام ترجمه شده است.
۲. فهرست این آثار در مآخذ زیر آمده است:
 - L. Mercier, La Parure des Cavaliers, Fr.tr. 1924, 432-59; H. Ritter, in Isl., Xvii, 1929, 116-54; George T. Scanlon, A Muslim manual & war, 1961, 6-20.
 3. Islamic Culture, 1957.
 4. J. Sorudel-Thomine in BEO, Xvii, 1962, Cf.C1, Cahen, in BEO, Vol. 12, 1948, 23-4, 148-149, 159-60.
 5. Wuestenfeld, Das Heerwesen der Muhammedaner. in Abh. d.k.Ges.d. wiss, Gotting, xxvi, 1880.
 6. M. Talbi, Chahiers de Tunisie, iv, 1956.
 ۷. برای نمونه نک: ابن جبیر، *رحله*، ص ۲۸۱.
 8. J. Sauvaget, La Paste aux Chevaux dans L'Empire des Mamluks, 1941.
 9. Erwin Greef, Religiose und Rechtliche Vorstellung under Kriegsgefangenen in Islam und Christentum, in WI, Viii, 1963, 89-136.